تنها مسیر برای زندگی بهتر/ج ۲۱

پناهیان: یک برنامه خوب برای «زندگی بهتر» باید ۷ ویژگی داشته باشد+صوت

یکی از ویژگی‌های برنامهٔ خوب این است که این برنامه باید با فطرت ما سازگار باشد و به ما تحمیل نشود. یعنی باید مطابق فطرت انسان باشد. روح انسان یک ساختاری دارد و برنامه باید به‌گونه‌ای باشد که چیزی را به روح انسان تحمیل نکند. ویژگی دیگر برنامهٔ خوب این است که مطابق طبیعت(جسم) ما باشد؛ یعنی با توان جسمی ما تناسب داشته باشد. مثلاً بدن انسان نیاز به خواب و غذای کافی دارد و نمی‌شود برنامه طوری باشد که خلاف نیازهای طبیعی انسان باشد و مثلاً بگوید: «هر روز فقط یک دانه بادام بخور، خودت را تا گردن در خاک فرو کن، یا روی میخ بخواب، تیغ بخور و...» مثل برخی از ریاضت‌های نادرستی که بعضی‌ها انجام می‌دهند.

حجت الاسلام علیرضا پناهیان که در رمضان گذشته با موضوع «تنها مسیر-راهبرد اصلی در نظام تربیت دینی» سخنرانی کرد و مورد استقبال جوانان قرار گرفت، امسال قرار است به مدت ۳۰ شب در مسجد امام صادق(ع) میدان فلسطین به موضوع «**تنها مسیر برای زندگی بهتر**» بپردازد و به سوال «چگونه یک زندگی بهتر داشته باشیم؟» پاسخ دهد. در ادامه فرازهایی از **بیست و یکمین جلسه** این سخنرانی را می‌خوانید:

شرط فردی زندگی بهتر، از بالا نگاه کردن به زندگی است/ یکی از وجوه از بالا نگاه کردن «ابتدا و انتها را دیدن» است

- گفتگوی ما به اینجا رسید که می‌خواهیم به یک «برنامهٔ خوب» برای رسیدن به زندگی بهتر، دسترسی پیدا کنیم. شرایط یک انسان و یک جامعه، برای رسیدن به زندگی بهتر را ذکر کردیم؛ یعنی شرایطی که یک فرد یا جامعه باید داشته باشد تا بتواند از این برنامه، خوب استفاده کند و بتواند این برنامه را خوب درک کند.
- گفتیم که شرط فردی برای رسیدن به زندگی بهتر این است که انسان از بالا به زندگی کند. از بالا نگاه کردن یعنی اول و آخر را دیدن، ابتدا و انتها را دیدن، اواخر را دیدن، اجل‌ها را دیدن، پایان جوانی را دیدن، پایان عمر را دیدن، پایان لذت‌بردن‌ها را دیدن.
- یکی از وجوه از بالا نگاه کردن «ابتدا و انتها را دیدن» است. انتها را دیدن، یعنی انسان این سؤال بسیار کلیدی را از خودش بپرسد که: «بعدش چه؟» اگر انسان این سؤال را، بعد از هر دوست‌داشتنی‌ای یا بعد از هر عشقی که در دلش افتاده، از خودش بپرسید، گرماهای بیش از حد یک‌دفعه‌ای سرد می‌شود؛ به حدی که بعضی‌ها با این سؤال مخالفت می‌کنند، چون انگیزهٔ فعالیت‌شان برای زندگی یا هدفی که می‌خواهند به آن برسند، را از دست می‌دهند.

انسان می‌تواند با سؤال «بعدش چه؟» به آرامش بپیوندد

- انسان با سؤال «بعدش چه؟» می‌تواند به آن نقطه‌ای برسد که آرامش پیدا کند. اگر انسان برای کلّ زندگی‌اش این سؤال «بعدش چه؟» را به‌طور جدی از خودش بپرسد، نتیجه‌اش این می‌شود که همه‌چیز را کنار می‌گذارد و به خدا می‌پیوندد. چون اگر این سؤال «بعدش چه؟» را جلوی بسیاری از باشکوه‌ترین پدیده‌های دنیا هم قرار دهی، این پدیده‌ها از چشمت می‌افتد. کمااینکه حضرت ابراهیم(ع) همین کار را برای قومش انجام داد. ایشان ماه و ستاره و خورشید را نگاه می‌کرد و می‌گفت: «این پروردگار من است!» و بعد از مدتی که آن ستاره یا ماه و خورشید، غروب می‌کرد، می‌گفت: من چیزی که غروب کند را دوست ندارم! (فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ

رَءَا كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ؛ انعام/۷۶) این کار هم به‌نوعی، رسیدن به پاسخ همان سؤال است که «بعدش چه؟»

- مثلاً ممکن است انسان دوست داشته باشد یک میلیون نفر برایش کف بزنند و از او تجلیل کنند. اما وقتی به او بگویید: «خُب بعدش چه؟»، اگر او بتواند از بالا به این دوست‌داشتنی خودش نگاه کند، واقعاً از چشمش می‌افتد. اگر انسان بتواند این‌طوری از بالا نگاه کند و سؤال «بعدش چه؟» را بی‌رحمانه دربارهٔ آن چیزهایی که برایش لذت‌بخش است، از خودش بپرسد، آن چیزها خود به خود از چشمش می‌افتد، و وقتی که همهٔ آنها از چشم انسان افتاد، انسان به کسی پیوند می‌خورد که برای سؤال «بعدش چه؟» پاسخ دارد، و آن هم خود خداست.

- أمیرالمؤمنین علی(ع)–در وصف متقین–می‌فرماید: «قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ؛ نور چشمش(شادیِ دلش) در چیزهایی است که زائل‌شدنی نیست»(نهج‌البلاغه/خطبة ۱۹۳) «قرة العین» یعنی «نور چشمی» یعنی چیزی که وقتی به آن نگاه می‌کنی، چشمت باز می‌شود یا چشمت روشن می‌شود. به عبارت دیگر، در اثر شادی‌ای که در برخورد با آن چیز به تو دست می‌دهد، مردمک چشمت گشاد می‌شود و نور بیشتری داخل چشمت می‌شود.

- «زائل‌نشدنی» یعنی چیزی که سؤال «بعدش چه؟» آن را از چشم انسان نمی‌اندازد. مثلاً اگر گفته شود: «اگر شهید شدی، بعدش چه؟» شما می‌توانی بگویی: «بعدش همه‌چیز! چون بعدش می‌روم پیش خدا و خدا همه‌چیز است! خدا هیچ‌وقت غروب نمی‌کند.» در مورد هر کار دیگری هم اگر بتوانی بگویی که «اگر من این کار را انجام دهم، پیش خدا عزیز می‌شوم» باز هم سؤال «بعدش چه؟» نمی‌تواند به آن خدشه‌ای وارد کند.

از بالا نگاه کردن یعنی «ابتدا را دیدن»/ وجه دیگر از بالا نگاه کردن دیدن همهٔ «جوانب» است

- از یک وجه دیگر، می‌توان گفت که از بالا نگاه کردن یعنی «ابتدا را دیدن» و چقدر خداوند متعال سعی می‌کند ما از اول به همه‌چیز نگاه کنیم. مثلاً خداوند به ما یادآوری می‌کند به گذشتهٔ خودمان فکر کنیم که اصلاً ما در ابتدا چه بودیم؟(هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً؛ انسان/۱) و خدا ما را از چه آفریده است؟ (فَلْيَنظُرِ الْانسَانُ مِمَّ خُلِقَ* خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ؛ طارق/۵و۶)

- یک وجه دیگرِ از بالا نگاه کردن «دیدن همهٔ جوانب» است، یعنی همهٔ ابعاد را ببینیم و در نظر بگیریم. از بالا نگاه کردن موجب می‌شود که انسان بعضی از محدودیت‌ها را بپذیرد. مثلاً وقتی همهٔ جوانب و ابعاد زندگی را نگاه می‌کنی، به این نتیجه می‌رسی که باید از یک‌سری لذت‌های خودت بگذری چون می‌فهمی که نمی‌توانی همه‌چیز را یک‌جا داشته باشی. آن‌وقت می‌گویی «خُب، پس من تصمیم می‌گیرم بعضی از محدودیت‌ها یا بعضی از نقص‌ها را بپذیرم تا به بعضی از لذت‌های بیشتر برسم»

- کسی که از بالا نگاه کند، اول و آخر را ببیند، و همهٔ جوانب و ابعاد را ببیند، غصه‌ها و اندوه‌هایش کم می‌شود و درک بسیار عمیق و بالایی پیدا می‌کند، چنین کسی می‌تواند برای زندگی برنامه بریزد.

نتیجهٔ از بالا نگاه کردن/ پیرزنی که همنشین موسی(ع) و پیرمردی که همنشین پیامبر(ص) در بهشت شد

- یک پیرزنی بود که مکان قبر حضرت یوسف(ع) را بلد بود. حضرت موسی(ع) به یک دلیلی دنبال قبر یوسف(ع) می‌گشت و می‌خواست آدرس قبر ایشان را پیدا کند. گفتند فلان پیرزن بلد است. او را نزد موسی(ع) آوردند، و گفت: من برای نشان دادن قبر

یوسف(ع) چند شرط و درخواست دارم. او خواسته‌هایش را مطرح کرد. یکی از خواسته‌های پیرزن این بود که: روز قیامت در بهشت هم‌درجه(همنشین) موسی(ع) باشم. ابتدا پذیرش خواسته‌های پیرزن بر موسی(ع) یک‌مقدار گران آمد. اما در نهایت، وحی آمد که ای موسی، خواسته‌های او را قبول کن!(امام کاظم(ع): اخْتُبِسَ الْقَمَرُ عَنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ فَأَوْحَی اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَی مُوسَی ع أَنْ أَخْرِجْ عِظَامَ یُوسُفَ مِنْ مِصْرَ وَ وَعَدَهُ طُلُوعَ الْقَمَرِ إِذَا أَخْرَجَ عِظَامَهُ فَسَأَلَ مُوسَی عَمَّنْ یَعْلَمُ مَوْضِعَهُ فَقِیلَ لَهُ هَاهُنَا عَجُوزٌ تَعْلَمُ عِلْمَهُ ...وَ تَجْعَلَنِی مَعَکَ فِی الْجَنَّةِ قَالَ فَکَبُرَ ذَلِکَ عَلَی مُوسَی فَأَوْحَی اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَیْهِ یَا مُوسَی أَعْطِهَا مَا سَأَلَتْ ؛ خصال/۱/۲۰۵) ببینید که آن پیرزن چقدر همتش را بلند کرده و انتهای کار را دیده بود! و خواسته‌های سطحی مطرح نکرده بود.

- یک کسی بود که مدتی به پیامبر گرامی اسلام(ص) خدمت کرده بود. رسول خدا(ص) به او فرمود: تو یک خواستهٔ مستجاب پیش من داری و می‌توانی یک چیزی از من بخواهی تا من درخواست تو را اجابت کنم. او گفت: اجازه بدهید بروم و کمی فکر کنم. رفت و فکر کرد و روز بعد نزد رسول خدا(ص) آمد. حضرت فرمود: خواسته‌ات چیست؟ گفت یا رسول الله(ص)، خواستهٔ من این است که در بهشت، هم‌درجهٔ شما باشم. رسول خدا(ص) فرمودند: تو خودت فکر کردی و به این نتیجه رسیدی یا کسی این را به تو یاد داد؟ گفت: من پیش خودم فکر کردم که هرچیزی از شما بگیرم، بالاخره یک روزی تمام می‌شود و عمر من هم تمام می‌شود. اما در بهشت ابدی خدا، جایی بالاتر از جای شما نیست. رسول خدا(ص) کمی تأمل کردند و فرمودند: قبول است فقط تو هم مرا با زیاد سجده کردن، کمک کن(عَنْ رَبِیعَةَ بْنِ کَعْبٍ قَالَ: قَالَ لِی ذَاتَ یَوْمٍ رَسُولُ اللَّهِ ص یَا رَبِیعَةُ خَدَمْتَنِی سَبْعَ سِنِینَ أَ فَلَا تَسْأَلُنِی حَاجَةً فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْهِلْنِی...قَالَ رَبِیعَةُ فَنَکَسَ رَأْسَهُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ أَفْعَلُ ذَلِکَ فَأَعِنِّی بِکَثْرَةِ السُّجُودِ؛ دعوات راوندی/۳۹) این یعنی از بالا نگاه کردن، فرجام‌ها را دیدن و بعد انتخاب کردن. ببینید اگر انسان بتواند از بالا نگاه کند، چقدر خوب است!

- البته در روایت دارد که رسول گرامی اسلام(ص) غیر از کثرت سجود یک نکتهٔ دیگر هم به آن آقا فرمودند. حضرت به او فرمودند: بعد از من فتنه‌ای پیش می‌آید، تو در آن فتنه از علی(ع) جدا نشو(سَتَکُونُ بَعْدِی فِتْنَةٌ فَإِذَا کَانَ ذَلِکَ فَالْتَزِمُوا عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ؛ دعوات راوندی/۳۹)

اثبات ولایت کافی نیست، باید فواید ولایت برای جامعه را هم توضیح دهیم

- چه کسی می‌تواند به یک برنامهٔ خوب برسد؟ و اگر به برنامهٔ خوب رسید، آن را درست اجرا کند؟ کسی که از نظر شخصی بتواند از بالا نگاه کند. اما در کدام جامعه می‌شود به بهترین زندگی رسید؟ در جامعه‌ای که ولیّ خدا بالای سر آن جامعه باشد، یا چیزی از جنس ولیّ خدا(یعنی یک عالم ربّانی باتقوا) فلسفهٔ ولایت در این بحث ما این است که ولایت این امکان را فراهم می‌کند که آدم‌ها زندگی بهتر را به‌خوبی انتخاب کنند و خوب زندگی کنند.

- ما معمولاً ولایت را طوری معنا می‌کنیم که به فواید و کارکردهای ولایت کم‌تر نگاه می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم: «این ولایت فرمان خداست و هرچیزی که خدا فرموده است باید اجرا کنیم» در حالی که باید آثار و فواید و کارکردهای ولایت را هم توضیح دهیم تا مردم بدانند که پذیرش ولایت در جامعه چه فوایدی دارد؟ کمااینکه دربارهٔ آثار و فواید نماز و روزه بر جسم انسان و تأثیر آن در زندگی انسان، مطالب زیادی گفته شده است.

- امکان رقابت و امکان شکوفایی استعداد و امکان رسیدن به اوج خلاقیت و طمأنینه و آرامش با انگیزهٔ صحیح برای فعالیت، فقط در یک جامعهٔ ولایی و در یک حکومت ولایی امکان دارد. اگر حکومت غیر ولایی باشد، این امکان وجود ندارد. قدرت آن‌قدر مشتری دارد که خیلی‌ها به روش‌های مختلف در قدرت نفوذ می‌کنند و کار را خراب می‌کنند.

امروز شعارهای دموکراسی رنگ باخته و آسیب‌های خود را نشان داده/ آیا واقعاً مردم قدرت نظارت دارند؟!

- این دموکراسی‌ای که در غرب طراحی کرده‌اند، ظاهرش خیلی قشنگ است؛ به شرطی که بشود! «اگر بشود، چه می‌شود!» و امروز می‌بینید که شعارهای دموکراسی واقعاً رنگ باخته‌اند و آسیب‌های وحشتناک خودشان را نشان داده‌اند. اینکه مردم بتوانند خودشان اداره کنند و رأی‌گیری کنند و بر حاکمان و منتخبین خودشان نظارت کنند، خیلی خوب است ولی آیا واقعاً مردم قدرت نظارت دارند؟! بین مردم و نظارت بر انتخاب‌شدگان خودشان، خیلی فاصله است و اندیشمندان غربی هم می‌گویند: اصلاً امکان نظارت وجود ندارد. خیلی از مسائل، در روابط پشت پرده، پیچیده و پنهان اتفاق می‌افتد که مردم متوجه نمی‌شوند.
- باید عنصر «تقوا» وسط بیاید، و باید نقش اولیاء خدا وسط بیاید تا امکان یک زندگی آسوده پدید بیاید. یعنی چاره‌ای جز این نیست که مردم فرد باتقوایی که از قدرتش سوء استفاده نکند را انتخاب کنند. این سخن را اگر به مسیحی‌ها هم بگویید، برایشان قابل پذیرش است. و همین‌گونه است که مردم جهان، حکومت امام زمان(ع) و حضرت مسیح(ع) را خواهند پذیرفت.

ویژگی‌های یک برنامهٔ خوب چیست؟

- پس در جامعه‌ای که نظام ولایی داشته باشد، و افرادش بتوانند از بالا نگاه کنند، آمادگی لازم برای پذیرش و اجرای یک برنامهٔ خوب برای زندگی بهتر وجود دارد. حالا این برنامهٔ ما چه نوع برنامه‌ای باید باشد؟ به عبارت دیگر، ویژگی‌های یک برنامهٔ خوب چیست؟ از این جای بحث است که می‌خواهیم به سراغ دین برویم و از «عقل» کسب اجاره کنیم و بگوییم: «آقای عقل! شما اجازه می‌دهید که این برنامه را از دین بگیریم؟»
- دقت کنید که ما از همان اول، دین‌مان را با عقل می‌پذیریم نه اینکه چون دین داریم، عقل‌مان را کنار می‌گذاریم! معلوم است که برخورد ما با عقل این‌گونه نیست و اصلاً همین عقل است که ما را به سمت این دین راهنمایی کرده است.
- بنده بیش از دوازده ویژگی برای یک برنامهٔ خوب پیش بینی کرده‌ام، اما در اینجا با توجه به فرصت و مجالی که داریم فقط شش-هفت مورد از مهمترین ویژگی‌های یک برنانهٔ خوب را ذکر می‌کنم. ضمن اینکه نمی‌خواهم بحث‌مان زیاد نظری بشود.

۱. برنامه باید مطابق فطرت باشد، نه تحمیلی/ می‌شود یک علاقه را به انسان تحمیل کرد

- یکی از ویژگی‌های برنامهٔ خوب این است که این برنامه باید با فطرت ما سازگار باشد و به ما تحمیل نشود. یعنی باید مطابق فطرت انسان باشد. روح انسان یک ساختاری دارد و برنامه باید به‌گونه‌ای باشد که چیزی را به روح انسان تحمیل نکند.
- همان‌طور که می‌دانید، «می‌شود یک علاقه را به انسان تحمیل کرد» و الان شگردهای مربوط به تحمیل علاقه به انسان هم موجود است و اهالی رسانه، این شگردها را بلد هستند و می‌دانند که چگونه می‌توان یک علاقه را به کسی تحمیل کرد، حتی اگر اصلاً این علاقه در وجود او طبیعی نبوده و با فطرت او سازگار نباشد.

۲. برنامه باید مطابق طبیعت جسم ما باشد

- ویژگی دیگر برنامهٔ خوب این است که مطابق طبیعت(جسم) ما باشد؛ یعنی با توان جسمی ما تناسب داشته باشد. مثلاً بدن انسان نیاز به خواب و غذای کافی دارد و نمی‌شود برنامه طوری باشد که خلاف نیازهای طبیعی انسان باشد و مثلاً بگوید: «هر روز فقط یک دانه بادام بخور، خودت را تا گردن در خاک فرو کن، یا روی میخ بخواب، تیغ بخور و...» مثل برخی از ریاضت‌های نادرستی که بعضی‌ها انجام می‌دهند. هرچند برخی از مرتاض‌ها با ریاضت‌هایی که به خودشان می‌دهند، به قدرت‌هایی هم دست پیدا می‌کنند

ولی آیا این درست است؟! انسان تا چه حدّ باید مخالف طبع خودش عمل کند؟ بله! آدم نباید تنبلی و تن‌پروری کند، ولی چه کسی گفته است که یک عمر با بادام، خودت را زنده نگه دار!

- در روایات ما به خوردن ناهار سفارش نشده است ولی به خوردن شام و صبحانه، سفارش شده است(امام صادق(ع): لِی تَغَدَّ وَ تَعَشَّ وَ لَا تَأْكُلْ بَيْنَهُمَا شَيْئاً فَإِنَّ فِيهِ فَسَادَ الْبَدَنِ؛ کافی/۶/۲۸۸) و تأکید شده که حتماً شام بخورید(مَا تَقُولُ أَطِبَّاؤُكُمْ فِی عَشَاءِ اللَّيْلِ قُلْتُ إِنَّهُمْ يَنْهَوْنَّا عَنْهُ قَالَ لَكِنِّی آمُرُكُمْ بِهِ؛ همان) هرچند اگر خیلی سبک و کم باشد(لَا يَدَعُ الْعَشَاءَ وَ لَوْ بِكَعْكَةٍ؛ همان) و فرموده‌اند اگر یک شب، شام نخوری و بخوابی، تا یک‌ماه نمی‌توانی صدمه‌اش را در بدنت جبران کنی. همچنین فرموده‌اند که اگر چهل روز گوشت نخوری به بدنت صدمه می‌زند.

- ما وقتی برنامهٔ دین را نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که چقدر با آناتومی(علم کالبدشناسی) هماهنگ است و با وضع جسمی عروقی بدن انسان، تناسب و هماهنگی دارد. مثلاً امام صادق(ع) می‌فرماید: من سر سفره‌ای که سبزی نباشد نمی‌نشینم! حالا شما ببینید که سبزی چقدر برای بدن انسان مفید است، مثلاً اینکه فیبر و بسیار مواد مورد نیاز بدن را دارد و امروزه پزشکان هم آن را توصیه می‌کنند.

۳. برنامه باید «جامعیت» داشته باشد و همهٔ ابعاد وجود ما را در بر بگیرد

- ویژگی بعدی برنامهٔ خوب این است که جامعیت داشته باشد و همهٔ ابعاد وجود ما را در بر بگیرد، نه اینکه فقط بخشی از وجود ما را تقویت کند و بخشی دیگر از وجود ما را تعطیل کند.

- بعضی‌ها خودشان را تک‌بعدی بار می‌آورند و اتفاقاً در همان تک‌بُعد هم خیلی آدم‌های خوبی می‌شوند. ولی این ارزش ندارد؛ حتی اگر کسی خودش را در عبادت، تک‌بعدی بار بیاورد نیز ارزش ندارد. مثلاً یک عابد و زاهدی از بنی‌اسرائیل که خیلی نمازخوان بود، یک روز داشت نماز می‌خواند. وقتی او در حال نماز خواندن بود، دید که چند تا بچه، در جلوی او یک خروسی را گرفته‌اند و شکنجه می‌دهند و پرهای آن را می‌کَنند. آن فرد عابد، به‌جای اینکه نمازش را قطع کند و برود آن حیوان را نجات دهد، به نمازش ادامه داد. خدا آن قدر به این آقای زاهد و عابد غضب کرد که همان‌جا زمین دهن باز کرد و او را در عذاب الهی بلعید.(امام صادق(ع): كَانَ رَجُلٌ شَيْخٌ نَاسِكٌ يَعْبُدُ اللَّهَ فِی بَنِی إِسْرَائِيلَ فَبَيْنَا هُوَ يُصَلِّی وَ هُوَ فِی عِبَادَتِهِ، إِذْ بَصُرَ بِغُلَامَيْنِ صَبِيَّيْنِ قَدْ أَخَذَا دِيكاً وَ هُمَا يَنْتِفَانِ رِيشَهُ، فَأَقْبَلَ عَلَى مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ، وَ لَمْ يَنْهَهُمَا عَنْ ذَلِكَ. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْأَرْضِ: أَنْ سِيخِی بِعَبْدِی. فَسَاخَتْ بِهِ الْأَرْضُ، فَهُوَ يَهْوِی فِی الدُّرْدُورِ أَبَدَ الْآبِدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ؛ امالی طوسی/۶۷۰)

- برنامهٔ خوب باید تمام جوانب را نگاه کند؛ نه فقط یک جنبه را. باید همهٔ ابعاد وجود انسان را با هم رشد بدهد، نه اینکه فقط یک بُعد او را رشد دهد. واقعاً اگر برنامهٔ دین ما اخلاقی بود و سیاسی نبود آیا من و شما از آن نفرت پیدا نمی‌کردیم؟ مثلاً اگر دین ما می‌گفت: «به فقرا صدقه بدهید» اما نگویید: «مرگ بر فقیرسازان عالَم»، یعنی با فقیرسازان و مستکبران کاری نداشته باشید. اگر دین ما این‌طوری بود که می‌گفت: «مرگ بر اسرائیل» و «مرگ بر آمریکا» نگویید، فقط به فقرا صدقه بدهید! واقعاً یک دین تک‌بعدی و یک‌وجهی می‌شد، چون تا وقتی مستکبران و طاغوت‌هایی مانند آمریکا و اسرائیل–که ریشهٔ فقر فقرا هستند– در دنیا قدرت داشته باشند، نمی‌تواند فقر را ریشه‌کن کرد.

۴. این برنامه با آباد کردن زندگی من، زندگی دیگران را خراب نکند/ دین برنامه‌ای به ما نمی‌دهد که برای دیگران ضرر داشته باشد

- ویژگی دیگری که برای این برنامه باید در نظر بگیریم این است که این برنامه، زندگی هر کسی را خواست آباد کند، نباید زندگی دیگری را خراب کند! یعنی اگر این برنامه به نفع یکی شد نباید به ضرر کس دیگری باشد. دین هیچ‌وقت برنامه‌ای به ما نمی‌دهد که برای دیگران ضرر داشته باشد. مثلاً دین می‌گوید: هر کسی باید صاحب اموال خودش باشد.

- یک کسی یک درختی داشت که در اثر تقسیمات شهری، در داخل حیاط خانهٔ یک کس دیگری افتاده بود. آن صاحب‌خانه نزد پیامبر(ص) رفت و گفت: درخت فلانی در ملک من است و او مدام بدون اجازه، وارد خانهٔ من می‌شود که به درختش سر بزند. رسول گرامی اسلام(ص) صاحب درخت را صدا زد و فرمود: ما می‌دانیم که این درخت مال شماست ولی این درخت را به صاحب‌خانه بفروش و برو یک جای دیگری درخت دیگری بخر. او قبول نکرد. حضرت چند پیشنهاد بهتر به او داد، مثلاً فرمود که به‌جای این یک درخت، دو یا چند درخت دیگر به تو می‌دهیم، تو از این درخت صرفنظر کن. او باز هم قبول نکرد و لجاجت کرد، لذا پیامبر(ص) دستور داد که درخت او را ارّه کنند و دور بیندازند.

غربی‌ها چگونه رشد کردند؟/برنامهٔ رشد من اگر خوب باشد، بغل دستی مرا زمین نمی‌زند!

- الان غربی‌ها یک برنامهٔ رشد برای خودشان گذاشته‌اند و به یک جاهایی هم رسیده‌اند و بعضی افراد نوکیسه هم شیفتهٔ آن شده‌اند. شخصیت شیفتگان غرب چگونه است که یک‌بار از خودشان نپرسیده‌اند که این غربی‌ها با چه جنگ‌ها و غارتگری‌هایی، جلو افتاده‌اند؟ آیا این افراد، انتظار دارند که ما هم مسیر غربی‌ها را برویم تا جلو بیفتیم؟ آیا ما هم باید مثل آنها، کشورهای دیگر را غارت کنیم؟ شما می‌دانید همین انگلیس و فرانسه که بعد از رنسانس کارخانه‌های خودشان راه انداختند، در کنار کارخانه‌های‌شان چقدر ظلم کردند که توانستند به اینجا برسند؟ ظلم‌هایی که در هندوستان و آفریقا مرتکب شدند را ببینید! یعنی این‌طور نبود که فقط تکنولوژی به آنها کمک کند که جلو بیفتند، بلکه در کنارش، خیلی از فجایع و جنایت‌ها را هم مرتکب شدند تا به اینجا برسند. کسانی که با دزدی و غارت به یک جایی رسیده‌اند و دزدی هم از روز اول در کارشان بوده، آیا واقعاً به جای خوبی رسیده‌اند؟

- برنامهٔ خوب این است که وقتی می‌خواهد تو را رشد بدهد، بغل دستی تو را زمین نزند. و الا خدا در این برنامه «ربا» را حلال می‌کرد! چون ربا تو را رشد می‌دهد ولی بغل دستی تو را نابود می‌کند. لذا دربارهٔ ربا می‌فرماید: این کار محاربهٔ با خداست (اتَّقُواْ اللّهَ وَ ذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَآ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِين* فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ؛ بقره/۲۷۸ و۲۷۹)

۵. برنامهٔ خوب باید فراگیر باشد/ باید بتواند همهٔ فرهنگ‌ها را تحت پوشش قرار دهد

- ویژگی بعدی برنامهٔ خوب این است که این برنامه باید فراگیر باشد؛ یعنی همهٔ انسان‌ها با همهٔ تفاوت‌هایی که دارند، بتوانند این برنامه را بپذیرند. آن آفریقایی، آن آمریکایی لاتین، آن اروپایی، آن آسیایی، همه بتوانند با این برنامه کار کنند؛ نه اینکه این برنامه فقط مخصوص یک فرهنگ خاص باشد.

- برنامهٔ خوب باید شناوری(انعطاف‌پذیری) داشته باشد که بتواند همهٔ فرهنگ‌ها را تحت پوشش خودش قرار دهد. و الا اگر بنا باشد هر کسی در هر فرهنگی یک برنامه‌ای برای خودش داشته باشد، دعوا می‌شود و زندگی نابود خواهد شد. مثلاً ممکن است یکی

بگوید: «در برنامهٔ ما دزدی اشکال ندارد و مجاز است! لذا ما دزدی می‌کنیم!» این‌طوری که نمی‌شود در این دنیا زندگی کرد، چون دنیا مانند یک روستای یکپارچه است.

دهکدهٔ جهانی را قبول داریم، دعوا سرِ کدخدای آن است!

- اینکه از دهکدهٔ جهانی صحبت می‌کنند، ما هم آن را قبول داریم. ما دهکدهٔ جهانی را صد در صد قبول داریم، دعوا سرِ کدخدای آن است! اینکه «نباید تبعیض باشد و همه باید یک قانون را رعایت کنند» را قبول داریم، منتها بحث بر سر این است که «کدخدا کیست؟»

- برنامه‌ای که فراگیر باشد، باید بتواند برای انواع فرهنگ‌ها و ملل انعطاف‌پذیر باشد و خوبی‌های آنها را بپذیرد و متناسب با فرهنگ‌ها خودش را تغییر شکل دهد. و برنامهٔ دین ما این ویژگی را دارد. مثلاً فرهنگ کشور ما این‌طور است که برای ماتم و عزای اهل‌بیت(ع) لباس سیاه می‌پوشیم. ممکن است در یک کشور دیگر، فرهنگشان این باشد که وقتی عزادار شدند، لباس قهوه‌ای رنگ می‌پوشند. لذا اگر شما ماه محرم به آن کشور رفتی، مستحب است که لباس قهوه‌ای بپوشی.

۶. برنامه خوب باید دستوری باشد، نه پیشنهادی، وگرنه فراگیر نمی‌شود/ اگر یک برنامهٔ فراگیر، پیشنهادی باشد، اصلاً اجرا نمی‌شود

- ویژگی فوق‌العاده حساس و بسیار مهم یک برنامهٔ خوب که از نظر اهمیت، هم‌ارز تمام ویژگی‌های دیگر است، این است که برنامه نباید پیشنهادی باشد، بلکه باید دستوری باشد.

- شما اصلاً دین و وحی و نبوت را کنار بگذارید و صرفاً بر اساس عقلانیت به این موضوع نگاه کنید. انسان وقتی عاقلانه فکر کند، می‌بیند که خوب است برنامه، دستوری باشد نه پیشنهادی. این مسأله هم یک دلیل سطحی دارد یک دلیل عمیق.

- دلیل سطحی‌اش این است که اگر یک برنامهٔ فراگیر، پیشنهادی باشد و دستوری نباشد، اصلاً اجرا نمی‌شود(برای کسانی که نمی‌خواهند این پیشنهاد را رعایت کنند، ضمانت اجرایی ندارد) و لذا فایده ندارد. مثلاً اگر قوانین راهنمایی رانندگی به رانندگان محترم پیشنهاد می‌داد که «لطفاً چراغ قرمز را رعایت بفرمایید!» آیا این‌طور خوب بود؟! بالاخره در یک شهر، آدم‌های مختلفی هستند و همه این پیشنهاد را قبول نمی‌کنند. این ضامن اجرایی می‌خواهد و نیاز به قوهٔ قهریه دارد. لذا برنامه دستوری می‌شود.

برنامه‌ای که دستوری باشد «منیّت» انسان را از بین می‌برد

- حالا دلیل عمیق برای لزوم دستوری بودن برنامه چیست؟ شما مگر نمی‌خواهی زندگی بهتر داشته باشی؟ زندگی بهتر چه زندگی‌ای است؟ زندگی بهتر این است که آدم به بالاترین لذت برسد و به بالاترین هدف برسد. زندگی‌ای که تو را به هدفی برساند که عالی‌ترین لذت را ببری، و این لذت چیزی جز لذت لقاءالله و چیزی جز اتصال به ذات ربوبی نیست. و تو اگر بخواهی به خدا متصل شوی، با انانیت و منیت، این اتصال برقرار نمی‌شود. کسی که یک‌ذره، منیّت داشته باشد راه به بساط قرب پروردگار عالم پیدا نخواهد کرد. لذا برای اینکه در برنامه‌ای که می‌خواهی اجرا کنی «منم» نداشته باشی، خدا لطف کرده و این برنامه را دستوری کرده است. حالا وقتی نماز می‌خوانی، می‌گویی: «چون تو دستور داده‌ای، نماز می‌خوانم!» یعنی می‌توانی در اوج تواضع و به‌دور از «منیّت» برنامه را اجرا کنی.

- برنامه اگر بدون دستور باشد تو با منیّت خودت آن برنامه را انجام می‌دهی، اما اگر این برنامه با دستور باشد، به عنوان «عبد» بدون منیّت آن را انجام می‌دهی و اینجاست که تو به نقطهٔ عالی هدف زندگی و والاترین لذت زندگی خواهی رسید.
- برنامه باید انانیّت من را از بین ببرد. لذا در همان روز اولی که خداوند متعال می‌خواست پیامبرش را مبعوث کند، دربارهٔ طغیان انسان سخن گفت و فرمود: «كَلاَّ إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغى»(علق/۶). برای اینکه طغیان ما گرفته شود لازم است که برنامه، به‌صورت دستوری باشد. لذا پیغمبر اسلام(ص) که به‌خاطر اشاره‌های پروردگارش جان می‌دهد، نماز شب به ایشان واجب می‌شود. چون هرچه به انسان بیشتر دستور بدهند، انسان بی«من»تر خواهد شد، یعنی بی«منیّت» و بی«انانیت» خواهد شد.
- اجرای برنامهٔ دستوری نشاط آفرین‌تر و عاشقانه‌تر هم است و انسان را به هدف زندگی که جز لقاء پروردگار عالم نیست بهتر می‌رساند، و اتفاقاً راه دیگری هم جز این ندارد. حضرت امام(ره) حتی دربارهٔ قوانین راهنمایی و رانندگی می‌فرمود که اینها هم تکلیف شرعی است و باید رعایت شود. مثل این است که خدا دستور داده باشد قوانین شهر را به عنوان تکلیف شرعی رعایت کنید.

بشریت دارد به اینجا می‌رسد که «من دوست دارم با دستور خدا زندگی کنم»/ این‌قدر عطش به معنویت بالا رفته که تکفیری‌ها جوان‌های اروپایی را جذب می‌کنند

- اینها ویژگی‌هایی است که در برنامهٔ دین وجود دارد و مسلماً اگر کسی آن را اجرا کند خوشبخت خواهد شد. اگر مردم به اینجا برسند، خودشان سراغ پیغمبران خواهند رفت. چون به دنبال برنامه‌ای هستند که می‌دانند این برنامه باید از سوی خدا به آنها برسد و فقط خدا می‌تواند این برنامه را به ما بدهد.
- انسان‌ها فطرت دارند و بر اساس فطرت‌شان به دنبال خدایی می‌گردند که دستور می‌دهد و بنده‌پروری می‌کند. بشریت دارد به اینجا می‌رسد که «من دوست دارم با دستور خدا زندگی کنم» و بعد هم طبیعتاً دنبال پیامبر و امام اصیل می‌گردد که دستور درست را از او بگیرد.
- یک روزی می‌رسد که این صحنه در عالم پدید خواهد آمد. اینکه مردم در به در دنبال پیامبرِ حق یا امام حق می‌گردند، یا دنبال موعود حق می‌گردند. و امروز شما می‌بینید که دارد این صحنه نزدیک می‌شود. این‌قدر عطش به معنویت بالا رفته است که جوان‌های اروپایی را به داعشی‌ها و تکفیری‌ها جذب می‌کنند.
- از برخی از این جوان‌هایی که جذب تکفیری‌ها شده بودند، پرسیدند: «این‌همه آدم مسلمان داریم، چرا شما که می‌خواهی به اسلام جذب شوی، به سراغ این تکفیری‌ها رفتی؟» و او در پاسخ می‌گوید: «اسلامِ بقیه شُل است! ولی اینها پای اسلام محکم ایستاده‌اند، و آدم باید خیلی محکم فرمان خدا را بپذیرد و پای دستور خدا محکم بایستد!» اصلاً به تو مهلت نمی‌دهد که او را متقاعد کنی و برای او توضیح بدهی که «حرف‌های تکفیری‌ها سخن خداوند نیست؛ درست است که آنها محکم دارند به خاطرش جان می‌دهند و جان آدم‌ها را می‌گیرند، ولی حرف‌شان حرف خدا نیست! خدا نگفته است که این‌قدر آدم‌های بی‌گناه را بکشید!» او اصلاً به شما مهلت نمی‌دهد این بحث‌ها را مطرح کنید. او می‌گوید: «من از بی‌خدایی و از ولنگاری و از عبد خدا نبودن، خسته و مشمئز شده‌ام»